

«به دنبال خورشید»

از «دفتر خاطرات آسمان» بغضی
شیرین در من به جا مانده است: خواب
دیدم چادرم سپید شد و گل‌های بهشت
بر آن رویدند. آن بهشت سرزده را
روی سر خویش کشیدم و به دنبال
خورشید در کوچه‌ها پرواز کردم. هر
طرف که بلیک می‌زدم رد پای شب بود و
خورشید قبل از من کوچیده بود. با قلب
خویش که کم کم فرسوده می‌شد. جانب
خورشید را می‌خواستم. ناگاه آوازی در
آسمان پیچید که با آن چادر سپید، ابری
شدم و به افلاک رفتم...

از خواب که پریدم، نام عشق را بر گلدسته‌ها
دست به دست می‌بردند. بشارت سحرگاه
بود. دست‌های خویش را شستم تا خانه
عشق را در بگویم. دیدم سجاده با پای خویش
به پیشواز دلم آمد. صدا زدم: «ای عشق!»
شاهد باش که تنها تو را شاهد تنهایی خویش
می‌دانم!»
این نماز من بود که بر فرازش طلوع کردم.

سودابه مهیجی